

اشاره

داستان حضرت یوسف، زیباترین داستان مستند و پیوسته‌ای است که قرآن آن را تنها در یک سوره به نام سوره یوسف آورده است. در زیبایی این داستان همین بس که خود قرآن از آن به عنوان «حسن القصص» -نیکوترین داستان‌ها- تعبیر می‌نماید.

زیبایی‌ها و جاذبه‌های داستانی سوره یوسف موجب شده است که در حلقه‌های قرآنی بیشتر مورد توجه بوده و در محافل تفسیری هم مورد بحث و بررسی فراوانی قرار گرفته باشد.

اخیراً، استفاده از ابزار هنر و نمایش فیلم آن به صورت سریال تلویزیونی، به خروج مفاهیم و کلیات داستان حضرت یوسف 7 از حلقه‌های تفسیری و قرآنی، و فراگیر شدن آن در میان توده مردم منجر شده است که حکایت از جاذبه‌های عرصه هنر و میزان نفوذ زبان هنر در گستره جوامع دارد.

همین فراگیر شدن آموزه‌های این داستان قرآنی در میان توده مردم انگیزه‌ای بود تا در آیاتی از سوره یوسف تأمل دوباره‌ای صورت گیرد و در آنچه تاکنون در تفاسیر مورد غفلت یا اختلاف بوده است، بازخوانی مجددی انجام پذیرد.

آنچه در این مقاله بدان می‌پردازیم، آیات 23 و 24 سوره یوسف است که حساس‌ترین و آموزنده‌ترین قطعه داستانی آن سوره بوده و در واقع شاه بیت قسمت داستانی آن را تشکیل می‌دهد.

اینک متن آیه 23 و ترجمه و تفسیرهای آن:

(وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)

ترجمه‌هایی که بر این آیه نوشته‌اند دو گونه است؛ و آن دوگانگی از مفهوم کلمه «رَبِّي» -پروردگار من- است که در آیه وجود دارد. برخی منظور از «رَبِّي» را عزیز مصر و برخی دیگر منظور از آن را خداوند متعال دانسته‌اند که فرق ماهوی از خدا تا انسان را در برگرفته و پیام‌های متفاوتی را تداعی می‌نمایند.



دوگانگی معنای این آیه از زمان صحابه و تابعین به وجود آمده و تا به امروز هم ادامه دارد.

از مفسران متقدم، مجاهد، ابن اسحاق، سدی، جبائی و حسن، منظور از «ربی» را در سخن یوسف، عزیز مصر و همسر زلیخا تفسیر کرده‌اند و زجاج گفته که جایز است اینکه مراد از آن خداوند متعال باشد. (شیخ طوسی، 119/6)

پس از آنان، از نخستین تفسیرنویسان جامع، ابوجعفر طبری (310-266ق) «ربی» را خدا معنا نموده (طبری، 741/3) و ابوجعفر شیخ طوسی (460ق) بدون هیچ نظری، به آوردن دیدگاه‌های مفسران اولیه بسنده کرده است. (شیخ طوسی، 119/6)

سپس صاحب مجمع‌البیان - شیخ طبرسی (548ق) - به همان شیوه شیخ طوسی رفتار نموده و افزون بر نقل اقوال، اظهار نظری نکرده است. (طبرسی، 383/5) به طور کلی در مطالعه تفاسیر و ترجمه‌های قرآن، در مجموع با سه نوع ترجمه و تفسیر روبرو می‌شویم:

1- ترجمه و تفسیرهایی که «رب» را در سخن یوسف به عزیز مصر اطلاق کرده‌اند؛ مانند ترجمه‌ها و تفاسیر زیر:

ترجمه‌های اصغر برزی، علی‌رضا میرزا خسروانی، محمد خواجه‌جوی، حسن مصطفوی، علی‌اکبر طاهری قزوینی، محمد مهدی فولادوند، سید محمد حجّتی، علی مشکینی، ناصر مکارم شیرازی، عبدالمجید صادق نوبری، مسعود انصاری خوشابری، شاه ولی‌الله دهلوی.

تفاسیر مقاتل بن سلیمان، امام فخر رازی، الصافی، ابی‌السعود، حجة‌التفاسیر و بلاغ‌الاکسیر، تفسیر آسان، تفسیر نمونه، فی ظلال القرآن، روض الجنان و روح الجنان، من وحی القرآن.

2- ترجمه‌ها و تفسیرهایی که «ربی» را در سخن یوسف، هم به معنای عزیز مصر و هم به معنای خداوند گرفته‌اند و یا معنای دو پهلویی کرده‌اند تا هر دو را افاده نمایند؛ مانند ترجمه‌ها و تفاسیر زیر:

ترجمه‌های عبدالمحمد آیتی، ابوالقاسم پاینده، ترجمه المیزان، کاظم پور جوادی، محمد علی رضایی اصفهانی، سید علی نقی فیض الاسلام.

تفاسیر کشف الاسرار، التبیان، مجمع البیان، سید عبدالله شبر، کشاف زمخشری.

3- ترجمه‌ها و تفاسیری که «رَبِّي» را در سخن یوسف 7، خداوند متعال معنا و تفسیر کرده‌اند؛ مانند ترجمه‌ها و تفاسیر زیر:

ترجمه‌های سید کاظم ارفع، محمود اشرفی تبریزی، مهدی الهی قمشه‌ای، حسین انصاریان، سید محمد ابراهیم بروجردی، ابوالفضل بهرام‌پور، علی‌اصغر حلبی، زین العابدین رهنما، محمد ثقفی تهرانی، رضا سراج، ابوالحسن شعرانی، جلال‌الدین مجتوبی، بانوی اصفهانی، عباس مصباح‌زاده، محمد کاظم معزی، محمود یاسری.

تفاسیر طبری، نسفی، تاج التراجم، منهج الصادقین، فتوحات الهیه، المیزان، روشن، احسن الحدیث، نور، من هدی القرآن.

در میان تفاسیر قدیم و جدید، تفسیری که این آیه را با دقت بیشتری مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و توانسته پرده از عروس معنای آن برفکند، همانا تفسیر المیزان است که چنین می‌نویسد:

«پاسخ یوسف همان کلمه «مَعَاذَ اللَّهِ» بود. و اما این کلام که بعد آورد، بدین منظور بود که توحیدی را که «مَعَاذَ اللَّهِ» افاده کرد توضیح دهد و روشنش سازد، او خواست بگوید: اینکه می‌بینیم تو در پذیرایی من نهایت درجه سعی را داری، با اینکه به ظاهر سفارش عزیز بود که گفت: «أَكْرِمِي مَثْوَاهُ»، ولیکن من آن را کار خدای خود و یکی از احسان‌های او می‌دانم. پس در حقیقت پروردگار من است که از من به احترام پذیرایی می‌کند، هر چند به تو نسبت داده می‌شود، و چون چنین است، واجب است که من به او پناهنده شوم، و به همو پناهنده می‌شوم، چون اجابت خواسته تو و ارتکاب این معصیت ظلم است و ظالمان رستگار نمی‌شوند، پس هیچ راهی برای ارتکاب چنین گناهی نیست.

یوسف 7 در جمله «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» چند نکته را افاده کرد: اول اینکه او دارای توحید است و به کیش بت‌پرستی اعتقاد ندارد.



دوم اینکه او از آنان که به زبان، خدا را یکتا دانسته، ولیکن عملاً به او شرک می‌ورزند نیست و اسباب ظاهری را مستقل در تأثیر نمی‌داند ... او همسر عزیز را در اینکه از وی به بهترین وجهی پذیرایی کرده مستقل نمی‌داند؛ پس عزیز و همسرش به عنوان رب که متولی امور وی شده باشند نیستند، بلکه خدای سبحان است که این دو را وادار ساخته تا او را گرامی بدارند.

سوم اینکه اگر در آنچه همسر عزیز بدان دعوتش می‌کند پناه به خدا می‌برد، برای این است که این عمل ظلم است و ظالمان رستگار نمی‌شوند.

چهارم اینکه او مریوب یعنی مملوک و در تحت تربیت رب خویش، خدای سبحان است و خود مالک چیزی از نفع و ضرر خویش نیست؛ مگر آنچه را که خدا برای او خواسته باشد؛ و یا خدا دوست داشته باشد که او انجامش دهد، و به همین جهت در پاسخ پیشنهاد او با لفظ صریح، خواسته او را رد نکرد و با گفتن «مَعَاذَ اللَّهِ» به طور کنایه جواب داد. نگفت: من چنین کاری نمی‌کنم، و یا چنین گناهی مرتکب نمی‌شوم، و یا به خدا پناه می‌برم از شر تو و یا امثال آن، چون اگر چنین می‌گفت، برای خود حول و قوه‌ای اثبات کرده بود که خود بوی شرک و جهالت را دارد.

یوسف در این گفتار خود ادب عبودیت را به تمام معنا رعایت نموده، و همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردیم، اول اسم جلاله را آورد و پس از آن صفت ربوبیت را، تا دلالت کند بر اینکه او عبدی است که عبادت نمی‌کند مگر یک رب را و این یکتاپرستی آیین پدرانش ابراهیم، اسحاق و یعقوب بوده.

علاوه، یوسف هرگز عزیز را رب خود نمی‌دانست، زیرا او خود را آزاد و غیر مملوک می‌دانست؛ هر چند مردم بر حسب ظاهر او را برده تصور می‌کردند؛ به شهادت اینکه در زندان به آن برده‌ای که رفیقش بود گفت: «أَذْكَرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ؛ مرا نزد رَبِّت یاد آر» (آیه 42) و به فرستاده پادشاه گفت: «إِرْجِعْ إِلَى رَبِّكَ» و

هیچ جا تعبیر به «ربی» نکرد.» (طباطبایی، 199/21-196)

این نوشته المیزان، در واقع شرح مستوفایی از تفسیر کوتاه مجاهد، سدی و ابن اسحاق در قرون اولیه اسلام است که گفته‌اند:

«يُبعَدُ جَدًّا أَنْ يُطْلَقَ نَبِيٌّ كَرِيمٌ عَلَى مَخْلُوقٍ أَنَّهُ رَبُّهُ وَلَوْ بِمَعْنَى السَّيِّدِ؛ لِأَنَّهُ لَيْسَ مَمْلُوكًا فِي الْحَقِيقَةِ.» (الجمَل، 2/445)

«به راستی بعید است که پیامبر بزرگواری بر یکی از آفریدگان خدا، «پروردگار» اطلاق نماید، هر چند آن عبارت در مفهوم آقا، صاحب و مولا بوده باشد، زیرا او در حقیقت بنده کسی (جز خدا) نیست.»

محمد جواد مغنیه با افزودن دلیل دیگری می‌نویسد:

«برگشت ضمیر در «إِنَّهُ رَبِّي» به نزدیک‌ترین ضمیر که لفظ جلاله الله است ترجیح دارد.» (مغنیه، 4/301)

علاوه بر دلایل یاد شده، تکرار سخن همانندی از یوسف 7 (قد أحسن بی) در آیه دیگری بر اثبات موضوع تأکید می‌نماید، آنجا که یوسف 7 می‌گوید:

(... يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ ...) (یوسف/100)

«ای پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیده بودم و اینک پروردگارم آن را به حقیقت پیوست و به من احسان نمود هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد.»

این آیه هم حاکی از خدا محوری حضرت یوسف 7 است که نشان می‌دهد که ایشان منشأ تمام نیکی‌ها را از جانب پروردگار می‌داند و به غیر او نعمتی را نسبت نمی‌دهد.

بازخوانی آیه 24 سوره یوسف

(وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ)

این آیه را سه گونه ترجمه کرده‌اند:

ترجمه اول: «آن زن، قصد او کرد؛ و او نیز -اگر برهان پروردگار را نمی‌دید- قصد وی می‌نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.» (مکارم شیرازی)



ترجمه دوم: «آن زن آهنگ وی کرد، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد [و وی را می‌زد، متهم می‌شد] چنین کردیم تا بدی و زشت‌کاری را از او بازگردانیم، او از بندگان خالص شده ما بود.» (بهرامپور)

ترجمه سوم: «او به درستی که قصد کرد آن زن به مخالطهٔ یوسف، و قصد کرد یوسف به دفع او به طریق فرار، اگر ندیدی و نیافتی یوسف راه روشن پروردگار خود را، هر آینه قصد مخالطه او کردی؛ ... و مانند این تثبیت ثابت گردانیدیم او را بر طریق عفت و عصمت به برهان روشن، تا بگردانیم از او بدی را، یعنی خیانت در حرم عزیز و عمل زشت؛ به درستی که او از بندگان خالص ماست.» (تفسیر منهج الصادقین)

آنچه در ترجمه و تفسیر این آیه دارای بیشترین اختلاف بوده، مفهوم دو واژه «هم» و «برهان» است که پیام راستین آیه را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است. اینک به توضیح هر یک از آنها می‌پردازیم:

معانی «هم»

تفاسیر برای «هم» معانی زیر را آورده‌اند:

- 1- آهنگ یوسف 7 برای التذاذ از زلیخا
- 2- تحریک طبیعی غریزه جنسی یوسف 7 در مقابل درخواست زلیخا
- 3- آهنگ یوسف 7 برای زدن زلیخا و دفع مفسده
- 4- آهنگ یوسف 7 برای فرار از دام زلیخا

معانی «برهان»

تفاسیر برای «برهان» معانی زیر را آورده‌اند:

- 1- علم و ایمان و تربیت انسانی و صفات برجسته.
- 2- آگاهی او نسبت به حکم تحریم زنا.
- 3- مقام نبوت و معصوم بودن از گناه.
- 4- امداد غیبی و کمک الهی به خاطر اعمال نیکش.
- 5- پرده پوشی بت توسط زلیخا و بیدار شدن روح شرم و حیا از خدای دانا و بینا در یوسف 7.

- 6- ظهور جبرئیل یا یعقوب در مقابل دیدگان یوسف و انگشت به دندان گزیدن آنها برای منصرف کردن یوسف از آمیزش با زلیخا.
- 7- وسیله ایصال به یقین که با وجود آن، دیگر جهل و ضلالتی باقی نمی ماند.
- 8- عصمت الهیه.
- 9- مرغی در شانۀ اش نشست و او را متنبه ساخت.
- 10- صدایی از ضمیر و سرّ خود شنید.
- 11- کف دستی دید که در آن نوشته شده بود «و لا تقربوا الزنا إنه کان فاحشة و ساء سییلا».
- 12- فرشته ای به او نزدیک شد و بال خود را به پشت او کشید، شهوتش از نوک انگشتان پایش ریخت.
- 13- خود عزیز را در حیاط دید که صدا می زند آیا من اینجا نیستم؟
- 14- دختری از دختران بهشت را دید و از جمال او متحیر شد. پرسید: کیستی؟ گفت: از کسی هستم که در دنیا زنا نکرده باشد.
- 14- بین زلیخا و یوسف حجابی افتاد که یکدیگر را نمی دیدند.
- 15- یوسف خود را در همان چاه کنعان مشاهده کرد که از بالای آن فرشته ای می گفت: آیا بیچارگی آن روزت فراموش شده؟
- 16- زلیخا را به صورت زشتی مشاهده کرد و از او فرار کرد.
- 17- ازدهایی را مشاهده کرد که می گفت: فردا زناکاران در شکم منند.
- و ...
- حال چنان که ملاحظه می فرمایید، این آیه زیبا و شاه بیت سوره یوسف در محاصره چنین مفاهیم گوناگونی گرفتار آمده و دریافت پیام واقعی آن را دچار مشکل نموده است!
- از این رو بازخوانی تفسیر آیه یاد شده، ضرورتی است که برای غبار روبی از منظر زیبا و پرمحتوای آن و بیان نکات مهمی درباره «هم» و «برهان»، آن را مرور می نمایم.



مفهوم‌شناسی «هم» در قرآن

«هم» در قرآن 9 بار وارد شده که در معانی زیر به کار رفته است:

1- خطور در ذهن و گذشتن از خاطر بدون تصمیم بر آن. مانند آیه زیر:

(إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا) (آل عمران/122)

«به یادآور هنگامی که دو دسته از شما از خاطرشان گذشت که متفرق شوند، در حالی که خدا دوستدار و یاور آنان بود.»

دلیل بر این معنا جمله «وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا» است؛ زیرا اگر «هم» به معنای تصمیم بود، همان تصمیم و عزم بر گناه، گناه است؛ و خدا ولی کسی که تصمیم بر گناه و فرار از یاری پیغمبر 9 داشته باشد، نیست. (طبرسی، 5 و 342/6)

این معنا را علامه طباطبایی با دلایل خود رد نموده و معنای دیگری ارائه می‌کند که در زیر می‌خوانیم.

2- قصد و اراده به چیزی با ظهور مقدماتی از عمل به آن؛ همانند آیه زیر:

(إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (آل

عمران/122)

«یادآور زمانی را که دو دسته از شما ترسان شده و به فکر سستی افتادند؛ و حال آنکه خداوند یار آنان بود، و مؤمنان هم باید فقط بر خدا توکل کنند.»

مراد از کلمه «هَمَّتْ» در این آیه، صرفاً به معنای خطور از ذهن نیست، زیرا اگر چنین بود، دیگران از آن آگاه نمی‌شدند، در حالی که دیگران از ضعف و سستی یکدیگر مطلع شده و آن را به یکدیگر سرایت داده‌اند. (طباطبایی، 6/4 و 7)

3- عزم و تصمیم بر کاری (طبرسی، 5 و 342/6)؛ همانند آیه زیر:

(إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ) (مائده/11)

«به یاد آورید هنگامی را که گروهی تصمیم داشتند به سوی شما دست درازی نمایند؛ اما خداوند دست آنان را از شما بازداشت.»

4- معنای آن بستگی به شخصیت افراد دارد، چنان‌که در آیه (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ

بِهَا) (یوسف/24)، اگر «هم» را به معنای عزم و تصمیم بگیریم، هم زلیخا به گناه و

کار زشت بود و هم یوسف به دفع زلیخا از خود. (همان، /343)

5- سوء قصد (طباطبایی، 17 /306)؛ همانند آیه زیر:

«... وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ ...» (غافر/5)

«هر امتی، قصد جان پیامبر خود کرد تا او را بگیرد.»

آیه دیگر در همان معنا:

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضَلُّوكَ» (نساء/113)

«اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند.»

آیه دیگر:

«أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُكُمْ وَأَوَّلَ مَرَّةٍ» (توبه/13)

«چرا با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند و در بیرون راندن رسول خدا کوشیدند، نمی‌جنگید؟ در حالی که آنان نخستین آغازگران جنگ بودند.»

آیه بعد:

«يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا»

(توبه/74)

«[منافقان] به خدا سوگند می‌خورند که [چیزی] نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخن کفر آمیز گفته‌اند و پس از اسلامشان کافر شدند و تصمیم به چیزی گرفتند (قتل پیامبر) که به آن نرسیدند.»

6- دغدغه توأم با نگرانی (استرس)

یکی از معانی «هم» چنان که اهل لغت نیز بدان تصریح کرده‌اند، غم و اندوه و نگرانی می‌باشد، (المعجم الوسيط، 995/2) یعنی چیزی که فکر را به خود مشغول داشته و انسان را از درون آزرده و نگران نماید.

قرآن این معنا را در بیان ماجرای جنگ احد، درباره کسانی که رسیدن به پیروزی بدون دردسر و اعجاز‌آمیز تصور ذهنی آنان بوده و تنها به رهایی جان خود از میدان نبرد می‌اندیشیده‌اند، یادآور شده و چنین می‌فرماید:

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُبَاسًا يُعْشَى طَائِفَةٌ مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ...»

(آل عمران/154)

«سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. خواب سبکی که گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند [و شدت نگرانی، خواب از چشمشان ربوده بود].»



ویژگی آیاتی که فعل «هم» در آنها به کار رفته است

«هم» در ردیف افعال قلوب قرار دارد که مفهوم آن با دو مفعول مشخص می‌شود. در همه آیاتی که این فعل به کار رفته - جز آیه سوره یوسف مفعول دوم یا متعلق فعل، منظور از آن را روشن کرده و اینکه اراده به چه چیزی تعلق گرفته، آشکارا یادآور شده است؛ مانند:

(إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ) (مائده/11)

«هنگامی که گروهی اراده کردند، اینکه به سوی شما دست‌درازی کنند.»

(وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ) (غافر/5)

«هر امتی قصد جان پیامبر خود کرد تا او را بگیرد.»

پس، دست‌درازی در آیه اول، و دستگیر کردن پیامبر در آیه دوم، موضوع قصد آنان بوده است.

اما تنها در سوره یوسف است که آن فعل، به یک مفعول بسنده کرده و متعلق توضیحی آن در ادامه نیامده است که دو علت می‌تواند داشته باشد:

نخست اینکه سیاق آیات قبلی آن چنان موضوع را مشخص کرده که فعل، در حکم فعل متعدی قرار گرفته و از مفعول دوم یا جمله معول بی‌نیاز گردیده است. دوم اینکه: واضح بودن ماجرا از آیات قبلی و رعایت عفت کلام در عبارات قرآنی، به حذف جمله تعویلی آن منجر شده و از بیان صریح چستی اراده زلیخا و یوسف خودداری گردیده است.

برخی معتقدند که «هم» جز در مواردی که مقرون به مانع است، استعمال نمی‌شود. (طباطبایی، 204/21) مانند:

(و هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا) (توبه/74)

«تصمیم به چیزی گرفتند که به آن نرسیدند.»

(إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا) (آل عمران/122)

«آن هنگام دو طایفه از شما تصمیم گرفتند که متفرق شوند.»

چنین برداشتی از مفهوم «هم» چندان پذیرفتنی نیست؛ به دلیل اینکه اولاً: مرحوم علامه طباطبایی که خود چنین مفهومی را در تفسیر سوره یوسف پذیرفته و

از آیه 122 سوره آل عمران بر آن مثال آورده است، در تفسیر همان آیه، ضمن انتقاد از دارندگان چنین باوری، آن را مردود دانسته و «اراده ذهنی توأم با اقدام ابتدایی» را استنباط نموده است. (طباطبایی، 6/4 و 7)

ثانیاً: در دیگر آیاتی که فعل «هم» در آنها به کار رفته است و در پیش گذشت موردی از مقرون به مانع در آنها دیده نمی شود، بلکه عملی شدن آن را قرآن و تاریخ تأیید می کند. اینک دو آیه پیشین را دوباره ملاحظه فرمایید:

1- (وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ) (غافر/5)

اگر در امت های دیگر به گرفتن و آزردن و کشتن پیامبران اراده کردند، همان را هم عملاً انجام دادند. چنان که قرآن در آیات زیادی بدان تصریح می نماید:

(قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (بقره/91)

«بگو [ای پیامبر!] اگر ایمان دارید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این می کشتید؟»

2- (أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ) (توبه/13)

اگر مشرکان اراده کرده بودند که پیامبر را از شهر و دیار خود بیرون برانند، تنها اراده ذهنی نبود و با مانعی هم روبرو نشدند، بلکه این کار را عملی نمودند؛ چنان که قرآن بدان صراحت دارد:

(وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمُ) (بقره/191)

«آنان را هر کجا یافتید، بکشید؛ و از آنجا که شما را بیرون کردند، آنان را بیرون کنید.»
آیه دیگر:

(وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ ...) (محمد/13)

«چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد نیرومندتر بودند، ما همه آنها را نابود کردیم.»

بنابراین فعل «هم» همیشه با مانعی همراه نبوده است؛ و چه بسا اهتمام کنندگانی که اراده ذهنی خود را در عمل هم پیاده کرده اند.

حال با توجه به توضیحی که داده شد و معانی شش گانه ای که از «هم» آورده شد، در این آیه «هم» با مفهوم «عزم و تصمیم جدی توأم با اقدامات اولیه» سازگاری نشان می دهد؛ زیرا کارهای مقدماتی زلیخا حاکی از عزم و تصمیم جدی او بر کامجویی از یوسف بوده است، و در حضرت یوسف 7 هم به همان معنا بود



اگر عزمی از او دیده می‌شد و تسلیم درخواست زلیخا می‌گردید؛ در حالی که برهان پروردگار در آن شرایط حساس یاریش نموده و او را از هر گونه اقدام سوئی رهایی بخشیده است؛ و در نتیجه «هم» یوسف اتفاق نیفتاده است.

«برهان» پروردگار، عنایتی است که به یوسف ارائه شده و او را از آن مهلکه پیل افکن رهایی بخشیده و به بی‌اعتنایی او به زلیخا منجر شده است؛ چنان که سپس زلیخا بر آن اقرار نموده است؛

(وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ) (یوسف/32)

«من از او کام خواستم پس او خودداری کرد.»

چنان که در پیش گذشت، تفاسیر، «برهان پروردگار» را که یوسف در آن صحنه بسیار حساس آن را دید، بیش از 20 گونه تعبیر کرده‌اند. خلاصه همه آن موارد را می‌توان در چهار نوع زیر جمع‌بندی کرد:

1- امداد غیبی

2- عصمت نبوی

3- نمایان شدن ناظر بیرونی

4- تقوا و اخلاص

اینک نقد و بررسی هر یک از موارد یاد شده:

1- امداد غیبی

بدیهی است که انسان در حیات خود، همواره دانسته و ندانسته به نوعی—در معرض امدادهای غیبی همگانی قرار دارد. نسیم رحمت و نعمتی که سراسر هستی را فرا گرفته، همان امداد غیبی همگانی است که همگان را شامل گردیده است؛ (...)

رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (اعراف/156)

اما امدادهای غیبی، با میزان جهان بینی و میزان ارتباط انسان با مبدأ فیض رابطه مستقیمی دارد. هر چه میزان ارتباط و خلوص در ارتباط بیشتر باشد، به همان اندازه امدادهای غیبی پررنگ‌تر و خصوصی‌تر خواهد بود که همگان را این درجات میسر نمی‌باشد؛ (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (عنکبوت/69)

«آنان که در راه ما کوشش کنند، ما راه‌های خود را به آنان نشان می‌دهیم. خداوند با نیکوکاران است.»

بنابراین، تفاسیری با توجه به وجود چنین سنت و ارتباطی در جهان هستی، برهان ارائه شده به حضرت یوسف 7 را امداد غیبی دانسته‌اند. (مصطفوی، 375/11) اما دیگرانی با توجه به آمدن واژه «رؤیت برهان» در قرآن، امداد غیبی را قابل رؤیت ندانسته و بر آن اشکال کرده‌اند، مگر اینکه منظور مشاهده قلبی یا استعاره‌ای باشد.

2- عصمت

تفاسیر بسیاری، عصمت نبوی را همان «برهان» و بازدارنده یوسف 7 از آن صحنه گناه‌آلود تعبیر کرده‌اند. (طبرسی، 197/12؛ ملا فتح‌الله کاشانی، 32/5؛ کاشفی سبزواری، 507/1؛ دخیل، 311/1؛ طباطبایی، 207/12) تفسیر المیزان در این باره چنین توضیح می‌دهد:

«کلمه برهان به معنای سلطان است و هر جا اطلاق شود، مقصود از آن، سببی است که یقین‌آور باشد؛ چه در این صورت برهان بر قلب آدمی سلطنت دارد ... باز اینکه دلیل، حجّت یقینی است که حق را روشن ساخته و بر دل‌ها حاکم می‌شود، و جای تردید باقی نمی‌گذارد ... پس یقیناً آن برهانی که یوسف از پروردگار خود دید، همان برهانی است که خدا به بندگان مخلص خود نشان می‌دهد؛ و آن نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود و دیدنی است که نفس آدمی با دیدن آن، چنان مطیع و تسلیم می‌شود که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت نمی‌کند ... و آن عبارت است از عصمت الهیه ... که نتیجه‌اش علم و یقین است؛ اما نه از علم‌های معمول و متعارف» (طباطبایی، 204-207 / 12)

صاحب تفسیر المیزان در ادامه تفسیر همین آیه در یک بحث کلامی، به معنای اخلاص پرداخته و در رابطه با صفت «مُخْلِصِينَ» که یوسف 7 بدان ستوده شده و به سبب آن از ورطه گناه‌رهایی یافته است، چنین توضیح می‌دهد:

«افرادی هستند که خداوند در خلقت ایشان امتیازی قائل شده و ایشان را با فطرتی مستقیم و خلقتی معتدل ایجاد کرده، و این عده از همان ابتدای امر با



اذهانی و قَاد و ادراکاتی صحیح و نفوسی طاهره و دل‌هایی سالم، نشو و نما نمودند، و با همان صفای فطرت و سلامت نفس، و بدون اینکه عملی و مجاهدتی انجام داده باشند، به نعمت اخلاص رسیده‌اند، در حالی که دیگران با جدّ و جهد می‌بایستی در مقام تحصیلش برآیند؛ آن هم هر چه مجاهدت کنند، به آن مرتبه از اخلاص که آن عده رسیده‌اند نمی‌رسند. آری! اخلاص ایشان بسیار عالی‌تر و رتبه آن بلندتر از آن اخلاصی است که با اکتساب به دست آید؛ چون نامبرندگان دل‌هایی پاک از لوث موانع و مزاحمت داشتند؛ و ظاهراً در عرف قرآن، مقصود از کلمه مُخْلِصِينَ (به فتح لام) هر جا که آمده باشد، ایشان باشند.

و این عده همان انبیا و امامان معصوم می‌باشند، و قرآن کریم هم تصریح دارد بر اینکه خداوند، ایشان را اجتناب نموده، یعنی جهت خود جمع‌آوری و برای حضرت خود خالص ساخته، همچنان که فرموده: (وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (انعام/87) ... و به ایشان از علم، آن مرحله‌ای را داده که ملکه عاصمه‌ای است که ایشان را از ارتکاب گناهان و جرایم حفظ می‌کند، و دیگر با داشتن آن ملکه، صدور گناه، حتی گناه صغیره از ایشان محال می‌شود ...

علمی که آن را عصمت می‌نامیم، با سایر علوم از این جهت مغایرت دارد که این علم اثرش که همان بازداری انسان از کار زشت و واداری به کار نیک است، دائمی و قطعی است و هرگز از آن تخلف ندارد؛ به خلاف سایر علوم که تأثیرش در بازداری انسان، غیر دائمی است. «(همان، /264-259)

نقد و بررسی «برهان» در مفهوم عصمت

چنان که گفتیم، بیشتر تفاسیر قرآنی، برهان پروردگار را که حضرت یوسف آن را دیده و از ارتکاب گناه‌هایی یافته، به همان نیروی عصمت که در پیامبران الهی از جانب خداوند ودیعت نهاده شده است، تعبیر کرده‌اند.

اشکالی که با چنان تعبیری به ذهن تداعی می‌نماید، این است که پیام اصلی سوره یوسف که همان نشان دادن الگو و قهرمانی در مجاهدت با نفس برای اهل ایمان و گروندگان به قرآن می‌باشد، در مسلخ عصمت قربانی شده و امکان پرهیز از گناه را در آن شرایط، به دایره تنگ و انحصاری عصمت حواله می‌نماید.

به بیانی دیگر، چنان تعبیری از برهان می‌رساند که:

1- سوره یوسف داستان جذاب و شیرینی است که خداوند متعال نعوذ بالله— برای سرگرمی مؤمنان و پر کردن ایام فراغت آنان نازل فرموده است، زیرا در انسان‌های غیر معصوم کاربردی ندارد.

2- خداوند در الگوبرداری برای انسان‌ها، نمونه‌هایی را یادآور شده است که از خلقتی متمایز و طبیعتی فوق بشری برخوردارند؛ بنابراین آنان از عهده کارهایی بر می‌آیند که افراد غیرمعصوم هر چه تلاش هم بکنند -حتی در مبارزه با خواهش‌های نفسانی- بدان درجه نمی‌رسند.

3- پرهیز از گناهان بزرگ تنها از «مخلصین» ساخته است؛ و «مخلصین» هم جز معصومان کسان دیگری نیستند. پس اگر غیر معصومان گرفتار دام‌های شهوانی شده باشند، چون فاقد برهان عصمت‌اند و برهان پروردگار بدانان تجلی نخواهد کرد، ارتکاب به زنا در آنان جای مذمت و مؤاخذه را نخواهد داشت!

4- با این فرضیه، مصداق بسیاری از آیات قرآنی یا در معصومان خلاصه می‌شود، یا بیهوده و عبث می‌نماید. یعنی اگر گفته می‌شود: **(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ... وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) (مؤمنون/1 و 5)**

«مؤمنان رستگار شدند ... مؤمنان کسانی هستند که دامان خود را حفظ می‌کنند.»

منظور از مؤمنان، تنها معصومان‌اند، زیرا دیگران را قدرتی بر حفظ فروج خود نیست. و اگر گفته می‌شود: **(الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ) (نور/2)** «هر یک از مرد و زن زناکار را صد تازیانه بزنید.»

یعنی این آیه تهدیدی است برای معصومانی که از آن مبرأیند، و دیگران را هم که به دلیل نداشتن قوه عصمت و قدرت پرهیز از آن جای ملامت و مجازاتی نیست، پس آیه را مخاطبی نیست!!!

اما نه چنین است! بلکه قوانین و سنت‌های الهی که در قرآن به آنها اشاره شده است، عموم انسان‌ها را شامل می‌شود، و هر کس خود را با شرایطی که قرآن ارائه می‌نماید تطبیق دهد، مستحق برخورداری از سنت‌هایی است که خداوند متعال در



خلقت خود به ودیعت نهاده است. به برخی از این سنت‌های الهی در توضیح چهارمین تعریف از برهان اشاره خواهد شد.

3- نمایان شدن ناظر یا اخطارکننده بیرونی

چنان‌که در معنی برهان گذشت، برخی از تفاسیر اهل سنت و گاه تفاسیری از شیعه با استناد به روایات و داستان‌هایی، منظور از «رؤیت برهان الهی» را ظاهر شدن اشباح یا تابلوهای اخطار در مقابل چشمان حضرت یوسف 7 دانسته‌اند که جای تردید بسیاری دارد.

نقد و بررسی «برهان» در مفهوم اخطارکننده بیرونی

1- آن همه مقدمه چینی زلیخا و انتخاب محلی امن و دور از دسترس و دید دیگران، برای آن بود که نگرانی‌های یوسف را زدوده و او را مطمئن نماید. حتی پرده بر روی بت می‌اندازد تا احترام او را هم داشته باشد. بدیهی بود که اگر احتمال کوچک‌ترین روزنه‌ای برای دیدن دیگران وجود داشت، زلیخا خود برای حفظ آبرویش، از کامجویی پرهیز می‌نمود.

2- هر مانع خارجی که روایات و داستان‌ها برای مهار غریزه جنسی یوسف تراشیده‌اند، اگر برای دیگری هم پدیدار می‌شد، ناگزیر از تأخیر یا انصراف می‌گردید؛ که سزاوار هیچ‌گونه مدح و تحسینی نبوده است. در حالی که یوسف از جانب خداوند عالمیان مورد بهترین مدح و تحسین قرار می‌گیرد که حاکی از وجود مانع درونی، خداباوری و روحیه اخلاص و تقوای او بوده است.

همان روحیه اخلاص و تقوای یوسف 7 است که با مشاهده چنین صحنه‌ای فوراً می‌گوید: «معاذالله انه ربی أحسن مثنوی»؛ یعنی پناه بر خدا، همانا در محضر پروردگارم هستم که جایگاهم را نیکو ساخته [و برایم علم و حکمت عطا فرموده و دانش تأویل احادیث را که همان درک آینده کارهاست، آموخته است].

3- روایاتی که برهان را به دور از شأن انبیا و برخلاف صریح عقل و قرآن آورده‌اند، روایات ساختگی و ضعیفی هستند که اعتباری بر آنها نیست. (طباطبایی،

4- برهان در مفهوم تقوا و اخلاص

در میان دیدگاه‌های گوناگونی که در مفهوم «برهان پروردگار» وجود دارد، تقوا و اخلاص، مناسب‌ترین معنایی است که با منطق قرآن سازگاری بیشتری نشان می‌دهد. آیات زیر، دلیل بر این مدعا است:

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) (عنکبوت/45)

«همانا نماز از زشتی‌ها و گناه باز می‌دارد.»

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا) (طلاق/2)

«هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند.»

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُحْسِنِينَ) (عنکبوت/69)

«آنان که در راه ما کوشش نمایند، قطعاً به راه‌های خود هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با

نیکوکاران است.»

(كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنِ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ) (یوسف/24)

«چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص شده‌ما بود.»

پس تقوا و اخلاص که نتیجه عبادات و اعمال نیکوست، عامل بازدارنده از گناهان است که هر که را باید، همان شاید.

باید توجه داشت که هر چند پیامبران در درجه کامل «مُخْلَصِينَ» قرار دارند،

ولی این صفت انحصاری پیامبران و معصومان نیست، زیرا با توجه به سوگند

ابلیس که گفت: همه را گمراه می‌کنم مگر بندگان «مُخْلَصِينَ» تو را (ص/83)، آن

وقت دیگر نه سلمانی را راه نجات است و نه ابوذری را؛ نه زینبی را و نه

ابوالفضل را.

تبرئه حضرت یوسف 7

در آیه شریفه، قصد یوسف به زلیخا منوط به زمانی شده که یوسف، برهانی

ندیده باشد؛ یعنی با دیدن برهان پروردگار، فرصت عزم از یوسف 7 سلب شده

است.



اهل تفسیر و ترجمه، این آیه (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ) (یوسف/24) را با تفاوت مختصری چنین معنا می‌کنند: «وی یوسف را قصد کرد، یوسف هم اگر برهان پروردگار خویش را ندیده بود، قصد او کرده بود.» یعنی آیه را آن گونه معنا می‌کنند که گویا تقدیم و تأخیری در آن صورت گرفته است؛ و تقدیر آیه چنین بوده است: «و لقد همت به و لولا أن رأى برهان ربه لهم بها.» (طبرسی، 5/434؛ طباطبایی، 21/214 و 224) این تقدیر و این معنا در اصل یعنی جلو افتادن جواب «لولا» (از ادوات شرط) در متن؛ اما مفسران به تبعیت از نحویان، همگی هم نظرند که جواب «لولا» مقدم بر آن نمی‌شود؛ و اگر در این آیه و برخی از آیات دیگر جواب «لولا» دیده نمی‌شود، جواب آن تقدیری است، چنان که در بالا گفته شد.

البته معلوم نیست که وجوب تبعیت در این سخن نحویان از کجا ناشی شده است تا در ترکیب آیه بدان اصرار و استناد نموده و بر پیچیدگی مطلب بیفزاییم، اما در معنای آن، همان بگوییم که با پذیرش تقدیم و تأخیر از آن قابل استنباط است. چنین تقدیم و تأخیری در جواب «لولا» در آیات دیگری هم کاملاً دیده می‌شود، که اصرار نحویان را تضعیف می‌نماید؛ مانند آیات زیر:

(وَمَا كُنَّا لِنَهْتِدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ) (اعراف/43)

«ما هدایت نمی‌یافتیم، اگر خدا ما را هدایت نکرده بود.»

(قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ) (فرقان/77)

«بگو: پروردگارم برای شما اعتنایی نمی‌کرد، اگر دعای شما نبود.»

(إِنْ كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا ...) (فرقان/42)

«چیزی نمانده بود که ما را از خداپانمان گمراه سازند اگر بر آنها پافشاری نمی‌کردیم.»

(وَاصْبِحْ فِؤَادُ أُمَّ مُوسَىٰ فارغاً إِنْ كَادَتْ لِتُبَدِيَ بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ) (قصص/10)

«مادر موسی را دل از صبر تهی شد، و نزدیک بود (داستان موسی) را فاش سازد، اگر نه آن بود که دل او را استوار کردیم تا از مؤمنان باشد.»

با توجه به این آیات که از ظاهر آنها وجود تقدیم و تأخیری برای حفظ نظم و سیاق و موسیقایی کلام الهی کاملاً مشهود است، جایی برای توقف در سخن نحویان باقی نمی‌گذارد.

از این رو، هم به مطابقت متن و معنای آیه می‌رسیم و هم به منتفی شدن موضوع اراده یوسف 7؛ و مشخص می‌شود اینکه اگر زلیخا قصد کامجویی از یوسف را کرده، یوسف 7 هیچ قصدی در آن باره انجام نداده است؛ زیرا مفهوم آیه چنین می‌شود: «اگر یوسف برهان پروردگار را نمی‌دید بر آن اراده می‌کرد؛ یعنی چون برهان پروردگار را دیده است، اراده سوئی هم نکرده است.»

آری! با قبول تقدیم و تأخیر در آیه، که از مفسران، ابومسلم اصفهانی بدان رسیده است، (طبرسی، 5 و 343/6) بسیاری از ابهامات و پیچیدگی‌های لفظی و معنایی از ساحت آیه دامن بر پیچیده و آفتاب عفت، پاکدامنی و اخلاص یوسفی بیش از پیش برملا می‌شود.

نتیجه

داستان حضرت یوسف در قرآن به رغم زیبایی‌ها و جاذبه‌هایی که دارد، گاه با سؤالات و ابهام‌هایی همراه است که تا به حال پاسخ قطعی به آنها داده نشده است. تجزیه و تحلیل‌ها و تفاسیر فراوانی می‌طلبند تا شاید بتوان به دلایل قانع‌کننده‌ای رسید.

الفاظ «رب»، «هم» و «برهان» در حساس‌ترین و جذاب‌ترین آیه سوره یوسف، هر کدام از تفاسیر را به موضوعی و به معنایی رهنمون شده است. بازخوانی مفهوم‌شناسی این سوره و نقد و بررسی موارد یاد شده، در ابهام‌زدایی قرآن پژوهان را مفید خواهد افتاد که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفته و نتایج زیر حاصل گردیده است:

- «ربی» در بیان حضرت یوسف 7، جز به پروردگار دانای هستی، اطلاق دیگری ندارد.



- «هم» که همان قصد و اراده باشد، دربارهٔ زلیخا، تصمیم جدی او بر کامجویی از یوسف بود؛ و «هم» یوسف نیز همان بود اگر همی صورت می‌گرفت؛ در حالی که اخلاص درونی (برهان پروردگار) به دادش رسیده و به خودداری و نجات او منجر شده است.

- «برهان» که در گفتمان تفسیری به مفاهیم زیادی اطلاق شده است، نتیجه اخلاص و تقوای حضرت یوسف 7 بوده که مفهومی بهتر از باورداشت به حضور پروردگار و رؤیت قلبی او قابل استنباط نیست.

عملکرد حضرت یوسف 7 در آن صحنه هیجانی و خلوت اجباری با زلیخا دارای پیام سازنده‌ای بود و آن اینکه: «عالم محضر خداست و در محضر خدا نباید معصیت کرد.» و پرهیز از معصیت را علاوه بر علم و حکمت، ابزاری نیاز است که اخلاص در بندگی، کامل‌ترین و کار سازترین آنهاست؛ و این همه را شاید، اگر باشد.

منابع و مأخذ:

1. قرآن مجید.
2. اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر؛ تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1375 ش.
3. بانوی اصفهانی- سیده نصرت امین؛ مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان، 1361 ش.
4. بلاغی، عبدالحجّة؛ حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، قم، انتشارات حکمت، 1386 ق.
5. ترجمه قرآن‌های: برزی، خسروانی، خواجه‌وی، مصطفوی طاهری قزوینی، فولادوند، حجتی، مشکینی، مکارم شیرازی، صادق نوبری، انصاری خوشابر، دهلوی، آیتی، پاینده، پور جوادی، رضایی اصفهانی، فیض‌الاسلام، ارفع، اشرفی تبریزی، الهی قمشه‌ای، انصاریان، بروجردی، بهرامپور، حلبی، رهنما، تقفی تهرانی، سراج، شعرانی، عاملی، فارسی، کاویانپور، مصباح زاده، معزی یاسری.
6. الجمل، سلیمان بن عمر العجلی؛ الفتوحات الهیة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
7. جمعی از نویسندگان؛ المعجم الوسیط، استانبول، المكتبة الاسلامیة، بی‌تا.
8. حقی بروسوی، شیخ اسماعیل؛ تفسیر روح البیان، تعلیق و تصحیح: شیخ احمد عزو عنایه، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1421 ق.
9. دخیل، علی بن محمد علی؛ الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، 1422 ق.
10. رازی، ابوالفتوح؛ روض الجنان و روح الجنان، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، 1408 ق.
11. رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعید؛ کشف الاسرار و عدة الابرار، تحقیق: علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1371 ش.
12. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، 1407 ق.
13. سید قطب؛ فی ظلال القرآن، بیروت - قاهره، دارالشروق، 1412 ق.



14. شبّر، سید عبدالله؛ تفسیر القرآن الکریم، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1379ق.
15. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1417ق.
16. طبری، ابوجعفر؛ تفسیر طبری، ترجمه: تعدادی از مترجمان، تحقیق: حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، 1356ش.
17. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفة، 1408ق.
18. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
19. عروسی حویزی، ابن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، قم، انتشارات اسماعیلیان، 1415ق.
20. عیسی، عبدالجلیل؛ المصحف المیسر، قاهره، دارالقلم، 1385ق.
21. فیض کاشانی، مولی محسن؛ تفسیر الصافی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1402ق.
22. فخر رازی؛ تفسیر کبیر، چاپ اول، بی جا، بی نا، بی تا.
23. فضل الله، سید محمد حسین؛ من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک للطباعة و النشر، 1419ق.
24. قاضی ابی السعود، محمد بن مصطفی؛ تفسیر ابی السعود، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1419ق.
25. قرائتی، محسن؛ تفسیر نور، چاپ یازدهم، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، 1383ش.
26. قرشی، سید علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث، چاپ سوم، تهران، بنیاد بعثت، 1377ش.
27. کاشانی، ملا فتح الله؛ تفسیر منهج الصادقین، تهران، کتاب فروشی محمد حسن علمی، 1336ش.

28. کاشفی سبزواری، حسین بن علی؛ مواهب علیّه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات اقبال، 1369ش.
29. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1374ش.
30. مقاتل بن سلیمان، ابوالحسن؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق: احمد فرید، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1424ق.
31. مصطفوی، حسن؛ تفسیر روشن، چاپ اول، تهران، مرکز نشر کتاب، 1380ش.
32. مدرسی، سید محمد تقی؛ من هدی القرآن، تهران، دار محبی الحسین، 1419ق.
33. مغنیه، محمد جواد؛ تفسیر الکاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1424ق.
34. نجفی خمینی، محمد جواد؛ تفسیر آسان، چاپ اول، تهران، انتشارات اسلامیه، 1398ق.
35. نسفی، ابوحفص نجم‌الدین محمد؛ تفسیر نسفی، تحقیق: عزیزالله جوینی، چاپ سوم، تهران، انتشارات سروش، 1367ش